

رابطه باید و هست از منظر علامه طباطبایی

حسن معلمی*

چکیده

یکی از مباحث مهم فلسفه اخلاق رابطه بین «باید و هست» است که دیدگاه‌های مختلفی در باب آن ارائه شده است. یکی از این دیدگاه‌ها، دیدگاه مرحوم علامه طباطبایی و شارح بزرگ آن شهید مطهری است که عبارت است از آنکه: باید و نبایدهای اخلاقی، جعل‌ها و اعتباراتی هستند که انسان بر اساس رابطه واقعی بین افعال اختیاری خود و نتایج مترتب بین آنها، تنظیم کرده است و «بایدها» مبتنی بر واقعیات هستند؛ هرچند از آنها استنتاج نشده‌اند.

کلیدواژه‌ها: ضرورت، ضرورت بالقیاس، ضرورت ادعایی، انشا و اخبار.

مقدمه

یکی از مباحث مهم در فلسفه اخلاق، «رابطه باید و هست» است؛ یعنی پاسخ به این سؤال که آیا بین باید و نبایدهای اخلاقی و حتی دینی، و واقعیت‌های هستی‌شناسی، خداشناسی، انسان‌شناسی، و جهان‌شناسی رابطه و نسبتی وجود دارد، یا باید گفت اخلاق و قواعد اخلاقی صرفاً بیان احساسات آدمی یا برگرفته از آداب و سنن اجتماعی هستند، و یا به طور مستقیم از دستور و امر و نهی الهی، بدون هیچ پشتوانه نفس‌الامری و واقعی، ناشی شده‌اند؟ فلسفه اخلاق در غرب، تحت عنوان فرااخلاق، مکاتب را به دو دسته واقع‌گرا (توصیفی) و غیرواقع‌گرا (غیرتوصیفی) تقسیم می‌کند. واقع‌گرایان که اخلاق را ناظر به واقع می‌دانند، به شهودگرایان، عقل‌گرایان، و طبیعت‌گرایان تقسیم می‌شوند. غیرواقع‌گرایان اخلاق را ناظر به واقع نمی‌دانند، بلکه آن را برآمده از احساسات (احساس‌گرایان)، یا اراده

* استاد حوزه و استادیار دانشگاه باقرالعلوم (علیه‌السلام) info@hekmateislami.com

تاریخ دریافت: ۸۹/۶/۱۵، تاریخ پذیرش: ۸۹/۷/۷

مطلق الهی (اراده‌گرایان)، و یا آداب و سنن متغیر اجتماعی (جامعه‌گرایان) می‌دانند و مصالح و مفاسد یا نتایج افعال را ملاک و معیار خوب و بد اخلاق قلمداد نمی‌کنند. در فلسفه و کلام اسلامی همیشه باید و نبایدهای اخلاقی و حتی شرعی بر اساس مصالح و مفاسد و آثار و نتایج آنها تبیین می‌شود و به جز اشاعره که امر و نهی الهی را معیار خوب و بد می‌دانند، همه اندیشمندان مسلمان در اخلاق واقع‌گرا هستند. (معلمی، ۱۳۸۸: ۸۷-۹۸)

مرحوم علامه و به تبع ایشان شهید مطهری، به دنبال مشی عام همه اصولیین و علمای کلام اسلامی که اوامر و نواهی شرع و اخلاق را مبتنی بر مصالح و مفاسد می‌دانند، نظریه‌ای ارائه فرموده‌اند که در واقع تقریر همین مشی عام است؛ منتهی با کمک گرفتن از پاره‌ای تصورات و تصدیقات فلسفی و کلامی که به نظریه اعتباریات معروف است. کوشش این مقاله بیان این نظریه و دیدگاه آن در باب رابطه باید و هست است.

۱. نظریه اعتبارات

این نظریه مبتنی بر چند مقدمه است:

۱. رابطه بین انسان و افعال اختیاری او رابطه امکانی است؛ بدین معنا که صدور و عدم صدور آن از انسان مساوی است و ضرورت صدور ندارد. به عنوان مثال غذا خوردن فعل اختیاری انسان است و فعل و ترک آن برای انسان یکسان است و صدور آن ابتدا همراه با ضرورت نیست؛ از این رو رابطه انسان با غذا خوردن رابطه امکانی است.
۲. به صرف رابطه امکانی فعل از انسان سر نمی‌زند. باید رابطه ضروری گردد تا فعل صادر شود.
۳. برای اینکه فعل به ضرورت برسد تا از انسان صادر شود، نیاز به یک کار خاص است که نمونه آن در افعال بشر یافت می‌شود.
۴. کار خاص عبارت است از اعتبار و مجاز که توضیح آن چنین است: انسان در تعابیر و الفاظ خود از تشبیه و مجاز استفاده می‌کند؛ به عنوان مثال اظهار می‌دارد که «علی شیر است» و علی را به شیر تشبیه می‌کند و به تعبیر دقیق‌تر علی را مصداق شیر فرض می‌کند، یعنی علی که واقعا مصداق انسان است، به طور مجاز و اعتبار و جعل و قرارداد، شیر فرض می‌شود.
۵. انسان در مورد افعال اختیاری خود دقیقاً همین کار مجازی را انجام می‌دهد تا اینکه فعل جنبه ضرورت پیدا کند؛ یعنی رابطه بین علی و غذا خوردن که مصداق رابطه امکانی است، به صورت مجازی و ادعایی مصداق رابطه ضروری قرار می‌گیرد، و به جای اینکه گفته

شود «غذا خوردن ممکن است» و یا «علی می تواند غذا بخورد» گفته می شود: «رابطه بین علی و غذا خوردن ضروری است و علی باید غذا بخورد». این ضرورت یک ضرورت جعلی و قراردادی و اعتباری است که به جای ضرورت های واقعی و نفس الامری قرار داده شده است. ۶. این کار مجازی و قراردادی بدون ملاک و معیار نیست؛ یعنی این گونه نیست که انسان بدون هیچ معیاری بین هر فعل اختیاری و خودش جعل ضرورت انجام یا ترک کند، بلکه برای جعل باید و یا نباید به نکات زیر توجه دارد:

(الف) بین افعال اختیاری انسان و نتایج مترتب بر آنها رابطه علی و معلولی برقرار است. به عنوان مثال، غذا خوردن علت سیر شدن و تأمین نیازهای انسان است؛

(ب) این رابطه علی مستلزم یک ضرورت بالقیاس بین افعال و نتایج مترتب بر آنها است؛ یعنی بالقیاس به سیر شدن غذا خوردن ضرورت دارد و بالقیاس به غذا خوردن (البته در حد کافی) سیر شدن ضرورت دارد؛

(ج) انسان طالب رفع نیازهای خود است و تأمین نیازهای جسمی و روحی از جمله آنها است؛ (د) بین انسان و افعال اختیاری او مثل غذا خوردن رابطه امکانی برقرار است و به صرف این رابطه فعل انجام نمی شود و نیاز انسان مرتفع نمی گردد.

پس: باید دست به یک کار مجازی و قراردادی و جعلی و اعتباری زد (اعتبار یعنی چیزی مثل غذا خوردن را که مصداق حقیقی چیزی مثل ضرورت نیست، مصداق آن قرار داد) و رابطه امکانی بین غذا خوردن و انسان را مصداق رابطه ضروری قرار داد تا فعل صورت گیرد و از انسان صادر شود.

پس معیار این کار مجازی رابطه واقعی بین غذا خوردن و تأمین نیاز است؛ انسان نیز طالب رفع نیازهای خود است و با این معیار، انسان دست به هر جعلی نمی زند؛ بلکه باید رابطه ها و نیازهای واقعی ملاک باشد.

۲. رابطه باید و هست بر اساس نظریه اعتباریات

با توجه به مقدمات شش گانه و نتایج برآمده از آنها، روشن شد که انسان برای تأمین نیازهایش بین خود و افعال اختیاری خود جعل باید می کند و این جعل بدون ملاک نیست. حال اگر ملاک و نحوه دخالت آن در جعل باید روشن گردد، رابطه باید و هست روشن می گردد.

مقدمات رسیدن به جعل را می توان این گونه تنظیم کرد:

۱. غذا خوردن علت سیر شدن است (رابطه علی و معلولی و واقعی)؛

۲. من (انسان) طالب سیر شدن و رفع نیازهای بدن و روح خود هستم (طلب واقعی)؛
۳. ولی رابطه من و غذا خوردن یک رابطه اختیاری و امکانی است (واقعی)؛
۴. می توان به طور مجازی این رابطه را، جهت انجامش، ضروری کرد (کار مجازی).
پس من «باید» بین خود و غذا خوردن جعل «باید» کنم تا فعل از من صادر شود و نیازهای من تأمین گردد. «پس باید غذا بخورم» (علامه طباطبایی، ۱۳۵۶: ۱۰۳-۱۳۷؛ ۱۳۳۹ق: ۲/۱۱۳-۱۱۸؛ ۱۳۶۲: ۱۲۷؛ مطهری، ۱۳۶۲: ۱۹۱-۱۹۳؛ ۱۳۷۲: ج ۱/ ۵۴ و ج ۳/ ۷۱۳، ۱۳۷۴: ۹۵۴-۱۳۷۱؛ ۳۷۱-۳۸۴، ۴۰۱-۴۰۲؛ ۱۳۷۳: ۲۳۲؛ ۱۳۶۸: ج ۲/ ۲۶۹).

۳. تجزیه و تحلیل این رابطه

می توان حاصل کلام مرحوم علامه را بدین شکل تنظیم کرد:

غذا خوردن علت سیر شدن است و بین غذا خوردن و سیر شدن ضرورت بالقیاس برقرار است؛ من طالب سیر شدن هستم (مطلوب من سیر شدن است)؛
پس «باید» بین خودم و غذا خوردن جعل «باید» کنم و بگویم «من باید غذا بخورم».

شکل منطقی استدلال را می توان این گونه تنظیم کرد:

قیاس اول:

اگر شخصی بخواهد سیر شود باید غذا بخورد؛ من می خواهم سیر شوم؛
پس باید غذا بخورم.

قیاس دوم:

اگر شخصی بخواهد به نحو لزوم غذا بخورد، باید بین خود و غذا خوردن جعل باید کند؛ من باید غذا بخورم (به نحو لزوم باید غذا بخورم)؛
پس باید بین خود و غذا خوردن جعل باید کنم.

در نتیجه پس از مقدمات چهارگانه، جمله زیر مطرح است:

پس باید بین خودم و غذا خوردن جعل «باید» کنم و بگویم «من باید غذا بخورم».

در این جمله دو «باید» و دو «ضرورت» مطرح است:

الف) «باید» اول، قبل از جعل؛

ب) «باید» دوم، پس از جعل.

نظر مرحوم علامه و شهید مطهری بر «باید» دوم، و پس از جعل متمرکز است؛ یعنی انسان برای رسیدن به نیازهای خود به جعل «باید» نیازمند است و تا این جعل صورت نگیرد، فعل از انسان صادر نمی‌شود.

لازمه این نظریه این است که «باید» دوم از مقدمات بالا استنتاج نشود، بلکه بر آنها مبتنی باشد؛ یعنی این گونه نیست که همچون قیاس‌های منطقی مثل «سقراط انسان است و هر انسان متفکر است؛ پس سقراط متفکر است» دو مقدمه واقعی و حقیقی یک نتیجه واقعی به دنبال داشته باشند و آن مقدمه از درون آنها تولید و استنتاج شده باشد؛ بلکه بر اساس این مقدمات یک جعل و انشاء و اعتبار صورت گرفته است. پس «باید» ها، اعم از فردی و اجتماعی و اخلاقی، به همین روال، بر اساس واقعیات و حقایق جعل و اعتبار می‌شوند و همین ابتناء «بایدها» بر «هست‌ها» باعث می‌شود که باید و نبایدها به نحو عام، و باید و نبایدهای اخلاقی، بدون ملاک و معیار نباشند، بلکه بر اساس «هست» ها تنظیم شده باشند؛ هرچند از «هست» ها استنتاج نشده‌اند.

نکته قابل دقت در این نظریه، که موجب نقد آن خواهد بود، این است که جایگاه «باید» اول چیست؟ و چه نوع «باید»ی است؟ «باید»ی واقعی که انسان آن را کشف می‌کند یا «باید»ی جعلی و اعتباری؟

ابتدا باید توجه کنیم که مرحوم علامه و شهید مطهری به تولیدی و استنتاجی نبودن رابطه مذکور در باب «باید» دوم اعتراف دارند، ولی به «باید» اول نه اشاره‌ای دارند و نه در باب آن سخن گفته‌اند. (همان) ولی تمرکز بر «باید» اول نکات زیادی را روشن می‌سازد، زیرا: اولاً: این «باید» محال است جعلی باشد، زیرا تسلسل در جعل را به دنبال خواهد داشت و یا باید به یک «باید» بالذات و غیرجعلی منجر شود؛

ثانیاً: بر اساس مقدمات بالا این «باید» درک این ضرورت است که اگر جعل «باید» نکنیم، نیازهای ما تأمین نمی‌شوند و سلامت یا جان ما به مخاطره می‌افتد؛ یعنی درک ضرورت رابطه واقعی بین «جعل باید» و «تأمین نیازهای بشر»؛

حال سؤال این است با وجود این «ضرورت و باید» اول چه نیازی به «باید» دوم و جعل آن هست؟

توضیح مطلب: بعد از دو مقدمه انسان به این نتیجه می‌رسد که غذا خوردن ضرورت دارد.

غذا خوردن علت سیر شدن است، و اگر کسی طالب سیر شدن باشد، باید غذا بخورد؛ من طالب سیر شدنم، پس باید غذا بخورم (ضرورت دارد غذا بخورم) و شکل منطقی آن چنین است:

اگر کسی بخواهد سیر شود باید غذا بخورد. من می‌خواهم سیر شوم.
پس باید غذا بخورم.

با توجه به دو مقدمه بالا انسان به یک ضرورت واقعی و نفس‌الامری پی می‌برد، نه به ضرورت جعلی یک «باید»؛ جعل این «باید» هنگامی لازم بود که بدون آن انسان دارای هیچ ضرورتی نباشد. اگر انسان واجد هیچ ضرورتی نباشد، آن‌گاه «جعل باید» نیز بدون ضرورت و پشتوانه خواهد شد.

به تعبیر دیگر «جعل باید» به پشتوانه ضرورتی است، که گویای آن همان «باید» اول است و بدون این پشتوانه «جعل باید» باطل است. از طرف دیگر رابطه این «باید» اول با مقدمات «تولیدی» است، زیرا اگر بخواهد رابطه «غیرتولیدی» باشد، دچار همان تسلسل در باید خواهیم شد. با توجه به این مقدمات، سوال این است که اگر بتوان مقدماتی را کنار هم قرار داد و از ابتدا به یک «ضرورت» واقعی و نفس‌الامری رسید، دیگر چه نیازی به یک ضرورت جعلی و قراردادی هست؟

ممکن است گفته شود انسان «باید»‌های اخلاقی و غیراخلاقی را به صورت امر و نهی «بخور - نخور» بیان می‌کند، و اوامر و نواهی انشایی هستند، نه اخباری؛ در حالی که ضرورت واقعی یک «باید» اخباری است، و با اوامر و نواهی شرعی و اخلاقی که عالمان دین و مربیان اخلاق اظهار می‌دارند، متفاوت است.

پاسخ آن است که بحث اصلی بر سر ریشه این گونه تعبیر است که آیا اوامر و نواهی‌ای که جنبه انشایی دارند، گویای یک ضرورت جعلی هستند یا یک کشف واقعی و حقیقی؟ به نظر می‌رسد اظهار یک حقیقت با گونه‌های مختلف بیانی و زبانی، نباید به یک نظریه خاص منجر شود، بلکه باید بین نحوه بیان و حقیقت امر تفاوت قائل شد.

نتیجه‌گیری

۱. طبق نظریه اعتباریات بین «هست»‌ها و «باید»‌ها ارتباط وثیق برقرار است و صرف جعلی و اعتباری قلمداد کردن «باید»‌های اخلاق، رابطه آنها را با واقعیات قطع نمی‌کند و ارتباط ارزش و دانش برقرار است؛

۲. در دین مصالح و مفساد واقعی عام، و در اخلاق حقایق نفس‌الامری (مصالح و مفساد خاص) پشتوانه «باید و نباید»ها است؛
۳. این جعل‌ها و اعتبارها باعث ترغیب و تشویق انسان‌ها به افعال می‌گردد؛
۴. مصالح و مفساد دو دسته هستند:
- ۱.۴. مصالح و مفسادی که عقل انسان می‌تواند آنها را درک کند؛
- ۲.۴. مصالح و مفسادی که درک آنها خارج از توان عقل است.
- در دسته دوم انسان به دین و انبیاء و امداد الهی نیاز دارد و فلسفه دین و هدایت انبیا هدایت انسان‌ها به سمت «باید و نباید»های درست، جهت سعادت او است.
۵. مصالح و مفساد از جهت دیگر نیز به دو دسته تقسیم می‌شوند:
- ۱.۵. مصالح و مفساد در متعلق حکم؛
- ۲.۵. مصالح و مفساد در حکم.
- مصالح و مفساد در نفس حکم مثل امر خداوند به ابراهیم (ع) جهت ذبح اسماعیل (ع) که دستور خداوند به مصلحت امتحان حضرت ابراهیم است.
- مصالح و مفساد در متعلق حکم مثل اینکه عدالت دارای مصلحت و ظلم دارای مفسده است، یا نماز دارای مصلحت و قمار دارای مفسده است؛ و به همین دلیل باید به عدالت رفتار کرد و باید نماز خواند و از ظلم و قماربازی پرهیز کرد.
۶. می‌توان از یک راه میان‌بر و میانه حرکت کرد و بدون نیاز به جعل و اعتبار مشکل «باید»های اخلاقی و رابطه آنها با «واقع» و «هست» را مرتفع کرد.^۱
۷. بر اساس نظریه اعتباریات به خوبی می‌توان کلیت قواعد اخلاقی را تبیین کرد، زیرا:
- ۱.۷. بین «بایدها» و «واقع و واقعیات» رابطه برقرار است و «بایدها» مبتنی بر «واقعیات» هستند.
- ۲.۷. بعضی از واقعیتهای مورد نظر عبارت‌اند از:
- ۱.۲.۷. رابطه علی و معلولی بین «افعال» و «نتایج» آنها؛
- ۲.۲.۷. نتایج پاره‌ای از افعال مطلوب ما است، نیازهای جسمی و روحی ما را برآورده می‌کند، و مقدمه رسیدن به کمال و غایات مطلوب، و حتی هدف غایی خلقت انسان است؛
- ۳.۲.۷. نیازهای انسان دو دسته هستند: (۱) نیازهای ثابت؛ (۲) نیازهای متغیر.
- ۴.۲.۷. مطلوب نهایی در جهان‌بینی توحیدی قرب الهی و اتصاف به صفات الهی است؛
- ۵.۲.۷. بر اساس نیازهای ثابت و کمال‌نهایی انسان، پاره‌ای از افعال همیشه لازم و

ضروری هستند؛ یعنی باید بدانها عمل کرد. به عنوان مثال تا آخر عمر نیاز به سیر شدن و تأمین حیات و سلامت بدن و به تبع آن روح وجود دارد، پس غذا خوردن تا آخر عمر ضرورت دارد و «همیشه باید غذا خورد». بر اساس نظریه اعتباریات «باید همیشه، تا آخر عمر، بین خود و غذا خوردن جعل «باید» کرد» و همین قیاس را در همه نیازهای دائمی معنوی و مادی مطرح کرد.

۳.۷ کلیت قواعد اخلاقی بدین معنا است که قواعد اخلاقی به احساسات و عواطف و سلیقه‌های افراد و یا آداب و سنن اجتماعی جوامع و ملل وابسته نیست، بلکه در همه زمان‌ها و برای همه افراد بالسویه است. به عنوان مثال «عدالت خوب است» و «ظلم بد است» برای همه افراد، در همه زمان‌ها است و تفاوت افراد، جوامع، شرائط، زمان و امثال آن این دو حکم را تغییر نمی‌دهد.

البته مقید بودن موضوع احکام اخلاقی به قیودی، به کلیت آنها آسیب نمی‌رساند؛ یعنی اگر گفته شود «دروغ بدون مصلحت ملزمه قبیح است»، قید «بدون مصلحت ملزمه» مضر به کلیت نیست؛ زیرا با حفظ این قید، دروغ در همه زمان‌ها، برای همه انسان‌ها، در همه شرائط قبیح است. همچون قضایای ریاضی و طبیعی و دیگر علوم که چه بسا موضوع یک حکم مقید است، ولی حکم برای این موضوع مقید، دائمی و ضروری است؛ مثل اینکه گفته شود «آب با میزان خاصی ارتفاع از سطح دریا و فشار خاصی و ... در دمای صد درجه به جوش می‌آید. این قانون با وجود همه شرائط مندرج در موضوع حکم، همواره ضروری و یک قاعده کلی است؛ و یا در فلسفه گفته می‌شود: «هر موجود ممکن نیاز به علت دارد» که با حفظ قید «امکان» حکم کلی، دائمی و ضروری است.

با توجه به مقدمات مذکور، می‌توان گفت اگر عمل «الف» با شرائط و قیود یا بدون شرائط و قیود، اثر «ب» را به دنبال دارد و این اثر نیاز دائمی انسان، یا مقدمه کمال مطلوب و سعادت ابدی اوست، انجام فعل «الف» در همه زمان‌ها نسبت به همه افراد ضروری و لازم است. به عنوان مثال اگر «عدالت»، «امانت داری»، «راستگویی» و آثار مترتب بر آنها نیاز دائمی انسان و مقدمه کمالات مطلوب فرد و جامعه انسانی است، پس «باید به عدالت رفتار کرد»، «باید امانت‌دار بود»، «باید راستگو بود»، قواعد کلی، دائمی، و ضروری خواهند بود و ترک آنها و عمل به ضد آنها همیشه و برای همه انسان‌ها بد و قبیح است.

نکته مهم در این تحلیل این است که بر اساس نظریه اعتباریات (پذیرش ارتباط بین

«واقع» و «باید و نباید»های اخلاقی و حتی غیراخلاقی، می‌توان مبنای معقول جهت تبیین کلیت قواعد اخلاقی ارائه داد؛ یعنی یک قدم مهم در این باب برداشت، هر چند این قدم نیاز به مقدمات دیگر هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و چه بسا جهان‌شناسی دیگری داشته باشد، ولی این قدم، قدم نخست و اساسی است.

این قدم نشان می‌دهد که اولاً کلیت امکان دارد، و ثانیاً، با ضمیمه به مقدمات دیگر، کلیت وجود دارد و حتی ضرورت وجود دارد، و با وجود نیازهای دائمی و کمال مطلوب انسان، نفی قواعد کلی رفتاری محال و غیرمعقول است.

نکته دیگر اینکه فهم روابط همه افعال با نتایج مترتب بر آنها برای عقل بشر مقدور نیست. چه بسا عقل نتایج پاره‌ای از افعال را، آن هم به نحو کلی، دریافت کند: مثل «عدالت»، «راستگویی» و غیر آن، و حتی قیود لازم را در مواردی درک نماید. اما در مواردی که قادر به درک نیست، نیازمند ارشاد الهی و انبیاء الهی می‌باشد (سرّ نیازمندی به انبیاء نیز همین محدودیت ادراک عقل بشری است که به همه رموز هستی، انسان، جهان و ... آگاهی ندارد و همه روابط و تأثیرات آنها را نمی‌داند). در هر محدوده‌ای که عقل توان درک دارد، مستقلاً حکم به «باید» و «نباید» می‌دهد و هر جا این توان را نداشت، از دین حق کمک می‌گیرد. ولی حتی در جایی که حکم کلی را دین ارائه می‌دهد، با نظریه اعتباریات می‌توان کلیت آن را تبیین کرد؛ یعنی مدعی شد که آثار لازم و دائمی و ضروری فعل «الف» باعث شده است که شارع مقدس انجام فعل «الف» را برای همه زمان‌ها واجب بشمارد و صرف یک «جعل» و «اعتبار» بدون ملاک نیست؛ مانند عقیده اشاعره نیست که می‌گویند هیچ فعلی نه خوب است و نه بد، بلکه اگر خداوند بدان امر کند خوب می‌شود و اگر نهی کند بد می‌گردد و هیچ ملاک و معیاری نفس‌الامری جهت خوب و بد وجود ندارد؛ اگر «اخلاق» را این گونه تبیین کنیم، اخلاق غیرمعقول و بی‌ملاک خواهد بود و با هدایت به سمت کمال انسان، که یک حقیقت نفس‌الامری است، سازگارینخواهد داشت. بحث تفصیلی در باب این موضوع مقاله‌ای جدا می‌طلبد. (معلّمی، ۱۳۸۰، ب: ۱۵۹)

پی‌نوشت

۱. این مهم توسط نگارنده در مقاله «ضرورت بالقیاس و بالغير» در مجله قبسات (۱۳۸۹) ش ۵۸، نیز در کتاب مبانی و معیارهای اخلاق صورت گرفته است.

منابع

- طباطبایی، علامه سید محمدحسین (۱۳۳۹ق/ ۱۹۷۳م). *تفسیر المیزان*، ج ۱ - ۲۰، چ سوم، قم: مؤسسه مطبوعات اسماعیلیان.
- طباطبایی، علامه سید محمدحسین (۱۳۵۶). *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، قم: مرکز بررسی‌های اسلامی.
- طباطبایی، علامه سید محمدحسین (۱۳۶۲). *رسائل سبعة*، قم: بنیاد علمی و فکری استاد علامه سیدمحمد حسین طباطبایی با همکاری نمایشگاه و نشر کتاب.
- طباطبایی، علامه سیدمحمد حسین (۱۳۹۶ق). *بررسی‌های اسلامی*، به کوشش سیدهادی خسروشاهی، قم: مرکز انتشارات دارالتبلیغ.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۲/ ۱۴۰۴ ق). *نقدی بر مارکسیسم*، تهران: انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۸). *اسلام و مقتضیات زمان*، چ چهارم، تهران: انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۲). *مجموعه آثار*، ج ۱ و ج ۳، چ سوم، تهران: انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۴). *مجموعه آثار*، ج ۴، تهران: انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۱). *مجموعه آثار*، ج ۶، تهران: انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۳). *مجموعه آثار*، ج ۷، تهران: انتشارات صدرا.
- معلمی، حسن (۱۳۸۰ الف). *رابطه باید و هست از منظر امام علی(ع)*، تهران: انتشارات اندیشه جوان، چ سوم.
- معلمی، حسن (۱۳۸۰ ب). *مبانی اخلاق*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- معلمی، حسن (۱۳۸۸). *مبانی و معیارهای اخلاق*، قم: مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خواهران.
- معلمی، حسن (۱۳۸۹). «ضرورت بالقیاس و بالغیر مفاد بایدهای اخلاقی»، *مجله تبسات*، ش ۵۳.